
تجربه‌ی شهری

دیوید هاروی

ترجمه‌ی عارف اقوامی مقدم

www.ketab.ir



نشر پژواک

سرناسه	هاروی، دیوید، ۱۹۳۵ - م. Harvey, David
عنوان و نام پدیدآور	تجربه‌ی شهری / دیوید هاروی؛ ترجمه‌ی عارف اقوامی مقدم
مشخصات نشر	تهران: پژواک، ۱۳۹۲.
مشخصات ظاهری	۱۸۴ ص.
شابک	۹۷۸-۶۰۰-۶۲۹۹-۲۱-۱
وضعیت فهرست نویسی	قیفا
یادداشت	عنوان اصلی: <i>The Urban Experience</i> , c1989
یادداشت	کتابنامه.
موضوع	اقتصاد شهری
موضوع	سرمایه‌داری - تاریخ
موضوع	شهرنشینی - تاریخ
موضوع	اقتصاد
شناسه اثرده	اقوامی مقدم، عارف، ۱۳۳۹ - مترجم
رده‌بندی کنگره	HT۳۲۱۵/۲۳ ۱۳۹۱
رده‌بندی دیویی	۲۰۷/۷۶
شماره کتابشناسی ملی	۲۰۲۱۸۳۷

This is a Persian translation of *The Urban Experience*
by David Harvey, Johns Hapkins University Press, 1989



نشر پژواک

تجربه‌ی شهری

دیوید هاروی

ترجمه‌ی عارف اقوامی مقدم

طرح جلد: ابراهیم حقیقی

چاپ نخست: ۱۳۹۲

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۶۲۹۹-۲۱-۱

شمارگان ۱۵۰۰ نسخه

لیتوگرافی پاریسیان - چاپ منصور

انتهای بزرگراه آفریقا - شماره‌ی ۲۴۴ - واحد ۶۰۶ تلفن ۲۶۲۱۳۱۳۷

فروش: ۶۶۹۵۳۰۷۱ - pcjvakpub@hotmail.com

همه‌ی حقوق محفوظ است

بها: ۸۲۰۰ تومان

فهرست مطالب

۷	یادداشت مترجم
۹	مقدمه
۱۱	سپاسگزاری
۱۳	پیشگفتار
۴۱	۱. پول، فضا، زمان و شهر
۹۸	۲. شهری شدن آگاهی
	۳. انباشت منعطف از راه شهری شدن
۱۴۱	تأملی درباره‌ی «پسامدرنیسم» در شهر آمریکایی
۱۷۷	کتاب‌شناسی
۱۸۳	نمایه

یادداشت مترجم

چهار کتاب آگاهی و تجربه‌ی شهری، شهری‌شدن سرمایه، تجربه‌ی شهری و پاریس پایتخت مدرنیته همپوشانی‌های بسیاری دارند. کتاب دوم و چهارم پیش‌تر به ترتیب از سوی انتشارات اختران و پژواک منتشر شده‌اند. با انتشار تجربه‌ی شهری که اینک پیش روی خوانندگان قرار دارد چاپ کتاب آگاهی و تجربه‌ی شهری که آمیزه‌ای از سه کتاب دیگر است ضرورتی نخواهد داشت (البته با توجه به شرایط بازار کتاب در ایران). در کتاب تجربه‌ی شهری پنج فصل نخست کتاب به ترتیب زیر در شهری‌شدن سرمایه آمده است: فصل ۱ تجربه‌ی شهری در فصل ۸ شهری‌شدن سرمایه؛ فصل ۲ در فصل ۱؛ فصل ۳ در فصل ۳؛ فصل ۴ در فصل ۵ و در نهایت فصل ۵ تجربه‌ی شهری در فصل ۶ شهری‌شدن سرمایه. به این ترتیب هر جا که در کتاب حاضر به فصل ۱ اشاره می‌شود به معنای فصل ۸ کتاب شهری‌شدن سرمایه و ... است. فصل ۷ کتاب هم با رغم تفاوت‌هایی که با فصل ۱۸ کتاب پاریس پایتخت مدرنیته داشت و از آنجایی که شکل کامل‌شده‌ی فصل ۷ بود و پس از کتاب تجربه‌ی شهری چاپ شده بود از کتاب حاضر حذف شد. اشاره می‌کنم که حذف فصول مشترک کتاب‌ها بنابر پیشنهاد ناشر و پرهیز از اتهام کتاب‌سازی انجام شد و مترجم با توجه به اینکه آرایش کتاب تجربه‌ی شهری به آن تشخص می‌بخشید با این رویه موافق نبود. تمامی منابع کتاب تجربه‌ی شهری به‌طور کامل در کتاب‌نامه آمده است.

مقدمه

کتاب حاضر روایت تعدیل شده و مختصر شهری شدن سرمایه، آگاهی و تجربه‌ی شهری است که هر دو در سال ۱۹۸۵ به ترتیب از سوی انتشارات جان هاپکینز در ایالات متحد و انتشارات بلکول در بریتانیای کبیر برای بار اول منتشر شدند. مقالات را با گوشه‌ی چشمی به انسجام و وحدت نظری در تمهید تفسیری از چرایی شکل‌گیری تجربه‌ی شهری در نظام سرمایه‌داری، برای چاپ جلد شمیز برگزیده‌ام. مقاله‌ای که در چاپ‌های اول در اثر یادشاه وجود نداشت را به گمان این که می‌تواند چگونگی کاربرد نظریه در تفسیر روندهای متأخر را توضیح دهد به کتاب حاضر اضافه کردم. همچنین تصور می‌کنم تبدیل «مقدمه» به «پیشگفتاری» مفصل‌تر و بازنویسی گسترده‌ی مقاله‌ی «شهری شدن آگاهی» که در این کتاب به عنوان فصل ۸ آمده است، مفید خواهد بود. در مابقی موارد نوشته‌های اولیه به استثنای تغییرات اندک برای تأمین هماهنگی و حذف دوباره‌کاری، دست‌نخورده باقی مانده‌اند.

ترسیم دیون شخصی و ذهنی همواره دشوار است. من از پشتیبانی اساسی دپارتمان جغرافیا و مهندسی محیطی دانشگاه جان هاپکینز برخوردار بوده‌ام و می‌خواهم در این خصوص از پروفیسور ولمن تشکر کنم. از همکاری با گروول ریچاردز از انتشارات جان هاپکینز بسیار بهره بردم و آلیسون ریچاردز از انتشارات بلکول نقش تمام‌عیاری را در مراحل تولید عهده‌دار بود. جان دینوی در هدایت و مشورت برای چاپ حاضر کمک‌های شایان‌توجهی را متقبل شد. بسیاری از دوستان در بالتیمور کمک کردند چیزهایی را ببینم، درک

کنم و در اموری حضور داشته باشم که در غیر این صورت به غفلت برگزار می‌شد. انتخاب از میان خیل کسانی که در چاپ کتاب از کمک آنها برخوردار بوده‌ام امری خوشایند نیست با این حال اجازه می‌خواهم از باربارا کوپل، ریچ پففر، وینسته ناوارو، کلیف دورند و چستر ویکوایر تشکر کنم. در ارتباط با انتشارات جان هاپکینز به لاتا کریج، ژنه مومی، جورن بارنبروک، امی کاپلان و اریکا شورنبرگر اشاره می‌کنم و از دیک واکر، نیل اسمیت و بثاتریس نوفال تشکر می‌کنم. دین من به آنها بسیار است.

سیاسگزاری

فصل ۲ «فرایند شهری در نظام سرمایه‌داری: چهارچوبی برای تحلیل» برای اولین بار در مجله‌ی بین‌المللی تحقیقات شهری و منطقه‌ای ۲ (۱۹۷۸) از سوی ادوارد آرنولد منتشر شد؛ فصل ۳ «اجاره‌ی زمین در نظام سرمایه‌داری» از مقاله‌ای با همین عنوان از آنتی‌پود ۱۴، شماره‌ی ۳ (۱۹۸۲) با تجدیدنظر انتخاب شده است؛ فصل ۴ «ساختار طبقاتی و نظریه‌ی جدایش مسکن» از مقالات بریستول در جغرافیا با ویرایش ام. چیشلم و آر. پیل از انتشارات هینمن در کتاب گنجانده شده‌اند؛ «یادمان و اسطوره: ساخت کلیسای جامع قلب مقدس» نخست در سالنامه‌ی انجمن جغرافی‌دانان امریکایی، ۶۹ شماره‌ی ۳ (۱۹۷۹) و «انباشت منعطف از راه شهری شدن: تاملی درباره‌ی 'پسامدرنیسم' در شهر امریکایی» از آنتی‌پود، ۱۹، شماره‌ی ۳ (۱۹۸۷) نقل شده است. در اینجا مایلم از تمامی ویراستاران و ناشران کتاب‌ها و مجلات یادشده به‌خاطر اجازه‌ی چاپ مجدد تشکر کنم. نمودار ۱۰ با کسب مجوز از بی.جی.ال. بری و ای. نیلز، 'موقعیت، اندازه و شکل شهرها تحت تاثیر عوامل محیطی: محیط شهری مشهود' از مجله‌ی کیفیت محیط شهری، به ویرایش اچ. پرلف (Baltimore, 1969)، نمودارهای ۱۲، ۱۳، ۱۴ و ۱۶ با مجوز ام. کارناواله، نمودار ۱۵ از لندن نیوز مصور، و نمودار ۱۷ از Collections d'affiches politiques آلین جسکان در کتاب استفاده شده است.

بیشگفتار

چه کسی از فرصت حاصله در ورود به شهری ناآشنا، از حرکت به نقطه‌ای مرتفع و مناسب و مشاهده‌ی چشم‌انداز پیچیده‌ی خیابان‌ها و ساختمان‌هایی که جریان فعالیت‌های انسانی در آنها بلاانقطاع در حرکت است اجتناب می‌کند؟ چرا ما در انجام آنچه برای سکنه‌ی یک ناحیه به‌ندرت محل نامل است (به‌استثنای مواقعی که گردشگران از راه می‌رسند) دچار حس غریبی می‌شویم و چه چیزی از آن حاصل می‌شود؟ میشل سرتو (۱۹۸۴) در بازگویی اندیشه‌هایش در بالا رفتن از ساختمان مرکز تجارت جهانی نیویورک پاسخ پیچیده‌ای را طرح می‌کند. او می‌نویسد صعود، ما را از پیچش شهر خارج و از حرکت تب‌آلود زندگی خیابان رها می‌کند و به ما حتا فقط مدت زمان کوتاهی اجازه می‌دهد «تماشاگر بدبختی‌ها» باشیم. نقطه‌ی مرتفع «جهان فریبنده‌ای را که در آن آدمی 'به تصرف' متن بی‌دریش درمی‌آید، دگرگون می‌کند.» اجازه می‌دهد با تبدیل شدن به جنب خورشیدی، چونان خدا با نگاه به پایین آن را بخواند.» از این نقطه‌ی اشراف است که ما می‌توانیم به جای آنکه به تصرف شهر درآییم، آن را در ذهن خود تصویر کنیم.

تأمل درباره‌ی رابطه‌ی میان چنین مکاشفه‌ی 'خداگونه' از شهر و آشفته‌گی زندگی خیابانی جالب است. هر دو چشم‌انداز، هرچند متفاوت، به اندازه‌ی کافی واقعی‌اند. آنها نه سازه‌های مستقل که در واقع سازه‌های ذهنی‌اند. چشم ناظر هنگامی که شهر را به‌سان کل مرور می‌کند، مجموعه‌ی کاملی از دآوری‌ها، مفاهیم (نظیر خود شهر) و حتا نظریه‌های به‌سختی برآمده از تجربه‌ی خیابان را جان می‌بخشد.

به این ترتیب تفسیرهایمان از بلندی با طیفی از پنداشت‌ها و تداعی معانی، امیدها و هراس‌ها، خواست‌ها و میل‌ها آبتن می‌شود. چشم هرگز خنثا نیست و پیکارهای بی‌شماری برای سیطره‌ی شیوه‌ی 'مناسب' دیدن روی می‌دهد. با این همه، جدای از پنداشت‌ها و تداعی معانی‌ها، نوعی رضایت خاص به تأمل از بلندی ضمیمه می‌شود زیرا ما شهر را در کلیت آن دیده‌ایم و آن را به‌سان کلیت به ذهنمان راه داده‌ایم. پس از این، تجربه‌ی زندگی خیابانی به کسب هیچ معنای جدیدی کمک نمی‌کند.

مقاله‌های این کتاب به راه‌های مشاهده‌ی شهر، خوانش متن آن و یافتن چهارچوب تفسیری معطوف است که در چهارچوب آن هزارو-یک غافلگیری را که در خیابان با آن مواجهیم، موقعیت‌سنجی می‌کند. ساخت نقطه‌ی اشراف که از آن بتوان فرایندهای شهری را دید و به‌واسطه‌ی آن «شهر را در ذهن به تصرف آورد» ما را به مشغله‌ی سخت ذهنی وامی‌دارد. این مشغله به تمهید دستگاه نظری راه می‌برد که از مجرای آن می‌توان شهر را به‌سان کل درک و همزمان آشفتگی‌های متعدد را که تجربه‌ی شهری همواره مستعد آن است، ارزیابی کرد.

شکل‌گیری مفاهیم و تدوین نظریه‌ها همواره از جنبه‌های حیاتی فعالیت انسانی بوده‌اند. از مجرای همین کنش‌هاست که ما به کیستی، چیستی، کجایی و (برخی مواقع) چرایی خود در این جهان پی می‌بریم. نظریه‌ها، نقشه‌های شناختی برای یافتن راهمان در محیطی پیچیده و متغیر است. نقشه‌ی شناختی می‌تواند ناپایدار و حتا نامنسجم باشد. تجربه‌ها ما را به ساخت، دگرگونی و تعدیل محیط در تمامی زمان‌ها راهبر می‌شوند. تدوین نظریه‌ی هدفمند به همین ترتیب به دنبال نقشه‌ی منتظم و فارغ از تناقض و اما نه همواره بسته برای بهبود درک و راهبری کنش‌های روزمره (اجتماعی، سیاسی، اقتصادی یا

فن شناختی) است. ضرورت تدوین و نیاز به نوعی نقشه‌ی شناختی، هم‌تافته یا ناهم‌تافته، مشخصه‌ی بنیادی انسان است.

خوشبختانه ما مجبور نیستیم چنین کاری را از ابتدا آغاز کنیم زیرا تلاش نسل‌هایی از متفکران و محققان، ما را در رسیدن به منبعی غنی از ایده‌ها و سازه‌های نظری پشتیبانی می‌کند که می‌توان بر و در چهارچوب آنها به این مهم دست یافت. انتخاب چهارچوب نظری به هیچ‌وجه امر آسانی نیست زیرا به هر روی هریک از آنها نقاط قوت را با محدودیت‌ها می‌آمیزند. البته شیوه‌های مشاهده مانع‌الجمع نیستند. یک معمار با نگاه به چشم‌انداز شهری می‌تواند قواعد طرح معماری، ضرب‌آهنگ بصری و نقاط عطف تاریخی را ارزیابی کند. مهندسان ترافیک به طرح خیابان‌ها، جریان ترافیک و روش‌های بهبود مرحله‌بندی چراغ‌های راهنمایی می‌اندیشند. مورخان به تأمل درباره‌ی لایه‌های اشکال شهری که طی سالیان بر روی یکدیگر قرار گرفته‌اند و در شرایط خاص فنی، اقتصادی و سیاسی دوره‌ی خود بازتاب می‌یابند، می‌اندیشند؛ در حالی که برنامه‌ریز شهری به این نکته می‌پردازد که چگونه می‌توان لایه‌ی بعدی را با لایه‌ی موجود به نحوی منطبق کرد که بدون تخریب گذشته نیازهای آبی را برآورده کند. عمرانگر نوعاً حسب کرایه برای هر متر مربع به ضوابط منطقه‌بندی، عقب‌نشینی‌ها و محدودیت ارتفاع می‌اندیشد. همه‌ی این داورها با آنکه آشکارا جزئی و به لحاظ فنی شیوه‌های بنیادی مشاهده‌ی شهر هستند کاملاً دارای ارزش‌اند و کمینه تمامی آنها از ظرفیت تلفیق با یکدیگر برخوردارند.

مسائل هنگامی تشدید می‌شوند که ما به دنبال نوعی فرآیند درباره‌ی فرایند شهری برمی‌آییم. منظور من از این فرآیند چهارچوب نظری است که از ظرفیت تلفیق تمامی دیدگاه‌های جزئی نه چنان دیدگاه ترکیبی بلکه مانند نقشه‌ی شناختی برخوردار است و نشان

می‌دهد که چگونه هر دیدگاه ممکن است به تنهایی تبیین و در مفهومی بزرگ از شهر در حکم یک کل — آنچه در کل به فرایند شهری موسوم است — ادغام شود. گزینه‌های پیش رو در اینجا بسیار محدود هستند — آیا می‌توان برای مارکس، وبر، دورکیم، زیمل و جامعه‌شناسان مکتب شیکاگو اولویت قابل شد؟ اگر ما یکی از این فرآیندهای خاص را بپذیریم، فرایند شهری را در کل از مجرای عدسی‌هایی که بر اساس باورهای سازنده و دل‌مشغولی‌های برجسته‌ی زمان شکل گرفته و تبلور یافته‌اند، مشاهده خواهیم کرد. به همین اندازه چهارچوب‌ها برای مشاهده و درک، سیاسی و اجتماعی خواهد بود و از باورها و اهداف، همچنین پیکار بی‌پایان برای دستیابی به ابزارهای قدرتمندتر تبیین، تاثیر خواهد گرفت.

من در این کتاب به فرآیندهای مارکسی اوایل دهه‌ی ۱۹۷۰ اتکا دارم که آن را قدرتمندترین تمامی طرح‌واره‌های موجود یافته‌ام (و هنوز نیز بر این باورم). این فرآیندها از ظرفیت — عمدتاً کشف نشده‌ای در عمل — مواجهه با موضوعات متنوع نظیر شکل‌گیری محیط مصنوع و طرح معماری، فرهنگ شیابانی و خرده‌سیاست‌ها، اقتصاد شهری و سیاست به‌علاوه‌ی نقش شهری شدن در جغرافیای تاریخی غنی و هم‌تافته‌ی سرمایه‌داری بهره‌مند است. بنیان سیاسی و آماج این علم برای من این نکته را محقق ساخته است که جهت‌گیری آن انتقادی و مترقی است و اهدافش نه فقط ارتقای شرایط زندگی محرومان بلکه کشف مرزهای رهایی انسان به مفهوم عام است. علوم هرگز در ارتباط با امور انسانی ختثا نیستند (در غیر این صورت سنخیت خود با این امور را از دست خواهند داد)؛ تلاش برای خروج از تاریخ و سیاست در بهترین صورت می‌تواند به شبه‌علمی خیرخواهانه (که اثبات‌باوری از جمله‌ی آنهاست) و در بدترین حالت به گسست پیوند اخلاقی میان آنچه دانشمندان انجام می‌دهند و آنچه

جامعه به عنوان نکوهیده‌ترین اشکال مسئولیت‌ناپذیری اجتماعی و سیاسی منع می‌کند، منتهی شود. برعکس، لفاظی سیاسی که بر فهم علمی متکی نیست فقط به‌طور اتفاقی می‌تواند از پوچی بگریزد. مارکس مبارزه‌اش در ارائه‌ی بدیلی برای کاستی‌های سرمایه‌داری را بر مطالعه‌ی عمیقی از عملکرد سرمایه‌داری و این که چگونه این عملکرد به تولید وضعیت‌های مشخص سیاسی و شعور اجتماعی منجر می‌شود، بنا کرد. به گمان او سرمایه‌داری نیرویی انقلابی، یعنی فواره‌ای از تحولات مستمر انقلابی، است. نزد مارکس مسئله نه به بود و نبود تحول بلکه به چگونگی و چرایی اهداف تحول معطوف بود. برای مداخله در این فرایند می‌باید آن را درک کرد. اما چگونه می‌توان این فرایند را فهمید؛ چه کسی باید به کسانی که در مسند آموزش نشسته‌اند، آموزش دهد؟ دریافت‌های جدید از جهان نمی‌تواند محصول تأمل کنش‌پذیر باشد بلکه به گمان مارکس حاصل مبارزه‌ی کنشگرانه است. فرایند دریافت نیز یک‌جانبه نیست. تأمل انتقادی بر دریافت‌ها، ادراکات و ایدئولوژی، مبارزه برای تمهید مفاهیم و شیوه‌های مشاهده‌ی ساده و فراگیر، و ارزیابی تجاربمان از تحولات تاریخی و جغرافیایی به اندازه‌ی درگیری سیاسی و اجتماعی در سنگرها حایز اهمیت است. به همین دلیل بود که مارکس به نوشتن سرمایه پرداخت. غنای سنت مارکسیستی در نگارش، نظریه‌پردازی و تحلیل از همین جا نشأت می‌گیرد.

آنچه می‌خواهم در اینجا توصیف کنم مشخصه‌ی دیالکتیکی تلقی مارکسی از فهم تحول اجتماعی و شرکت در آن است. ما قبل از دست‌زدن به عمل می‌اندیشیم اما یاد می‌گیریم که در فرایند عمل نیز بیندیشیم. مشاهده از نقاط مُشرف نظریه، نظیر مشاهده از بام مرکز تجارت جهانی را می‌توان «خدأگونه و نگاهی از سر فضولی» تلقی کرد که نمی‌تواند بی‌ارتباط با تجربه و عمل باشد. همزمان ما با نوعی تنش

روبه‌رو هستیم که حاصل بینش جامع فرانظریه و تنوع غنی تجربه‌ی شهری است. در عین آنکه تنش می‌تواند الهام‌بخش خلاقیت (در تخیل و عمل) باشد اما به هیچ‌وجه دو روش مشاهده را نمی‌توان به آسانی در یک لحظه، متمایز و به‌شکلی دوجانبه الهام‌بخش دانست.

آثار منفرد نظیر این کتاب تقریباً به این یا آن جنبه از دیالکتیک اتکا می‌کنند. با توجه به محدودیت‌های ذهن انسانی و منافی که همواره از تقسیم‌کار حاصل می‌شود، در واقع هر دو روش اجتناب‌ناپذیر و مناسب جلوه می‌کنند و گزیری از آنها نیست. به‌علاوه زندگی فکری نیز نظیر هر حوزه‌ی دیگر در معرض باز شکل‌گیری است. دانشجویان علوم اجتماعی و انسانی به‌سختی می‌توانند از این امر طفره برونند. رشته‌های مختلف (با موفقیت) مدعی تمامی پاسخ‌ها و سبک‌های مختلف کار (فرانظریه، سالوده‌شکنی، تاویل‌گرایی، قوم‌علم‌نگاری یا صرفاً تجربه‌گرایی خام) و مدعی راهی بی‌نظیر در شناخت هستند. این نقاط عطف فی‌نفسه نامطلوب نیستند. مسئله تبدیل آنها از نوسان پاندول هوس به سکوی فهم فزاینده است. اگر مداخلات اخیر من تا جایی که به مطالعه‌ی فرایندهای شهری (نگن، 1988، Dear et al.) مربوط می‌شود گزنده بوده است برای آن است که شاهد جریان عقب‌نشینی از فرانظریه‌ی مارکسی و بنیان ماتریالیسم تاریخی آن و حرکتی ناچیز به سوی مرحله‌ی جدیدی از فهم و عمل سیاسی حلق و کناره‌گیری شتاب‌آلود به چهارچوب‌های نازا و بالنسبه بی‌اثر برای تحقیق و عمل بوده‌ام.

فهم شهری شدن سرمایه، آن‌گونه که من در این مقالات به دنبال آن هستم، در مجموع در اندیشه‌ی مارکسی توسل به چهارچوبی از فهم است که مناقشه‌برانگیز، ناقص و از جهاتی بیش از اندازه مسئله‌زاست. تلاش کرده‌ام در کتاب محدودیت‌های سرمایه درباره‌ی این نارسایی کاری کنم. در این کتاب کوشیده‌ام تمامی 'جعبه‌های خالی' نظریه‌ی

مارکسی، نظیر شکل‌گیری سرمایه‌ی ثابت و محیط‌های مصنوع، تملک اجاره، کارکرد پول، مالیه و اعتبار، بحران‌های مالی، پولی و نظایر آن را پر کنم. اگر قرار بوده است که من نظریه‌ی جامعی درباره‌ی شهری شدن را تدوین کنم هیچ چاره‌ای جز نظریه‌پردازی این پدیده‌ها نداشتم. اما طرفه این که اغلب منتقدین از نکته‌ای غفلت کردند که به گمان من کمک عمده‌ی آن کتاب یعنی تلفیق تولید فضا و آرایه‌های فضایی به مانند عنصر فعال در هسته‌ی نظریه‌پردازی مارکسی بود. این یافته، ابداع کلیدی نظری است که به من اجازه می‌دهد از اندیشیدن درباره‌ی تاریخ به جغرافیای تاریخی عبور کنم و سپس راهی را برای نظریه‌پردازی درباره‌ی فرایندهای شهری به مانند بخشی فعال از جغرافیای تاریخی مبارزه‌ی طبقاتی و انباشت سرمایه بگشایم.

البته با کمال میل اعتراف می‌کنم که بخش عمده‌ی اشتیاق من به بُعد فضایی امور انسانی از زمینه‌ی تحصیلی‌ام در جغرافیا برمی‌خیزد. اما همان‌گونه که آنتونی گیدنز (۱۹۸۱) اصرار دارد، روابط زمان-فضا «ویژگی‌های سازنده‌ی نظام‌های اجتماعی» باشند پس مسئله‌ی فضا از چنان اهمیتی برخوردار است که نمی‌توان آن را منحصرأ بر عهده‌ی جغرافی‌دانان گذارد. نظریه‌پردازان اجتماعی از تمامی گرایش‌ها و نظریه‌ها می‌باید آن را جدی بگیرند. با این حال نوعی گرایش قدرتمند و تقریباً فراگیر برای اولویت‌بخشیدن زمان و تاریخ بر فضا در جغرافیا وجود داشته است. کارل مارکس، ماکس وبر، دورکیم و مارشال در اینجا اشتراک‌نظر داشتند. در نتیجه، همان‌گونه که گیدنز توضیح می‌دهد، فاقد دستگاه نظری هستیم «که تولید و کنترل فضا را بخش جدایی‌ناپذیر از نظریه‌ی اجتماعی می‌سازد». این کاستی به‌شکل مضاعفی تشویش‌آور است. در ابتدا تزریق مفاهیم فضا و مناسبات فضایی، مکان، محل، محیط در هر نظریه‌ی اجتماعی متضمن چنان رویه‌ی دست‌وپاگیری بود که قضایای اصلی نظریه را گنگ می‌کرد.

متخصصان اقتصاد خرد که با رقابت کامل سروکار دارند، انحصار فضایی و قیمت‌ها را از تولید تعادل ناتوان یافتند؛ متخصصان اقتصاد کلان به بسیاری از مقررات، از جمله مقررات بانک‌های مرکزی و بسیاری حدس‌وگمان‌ها دست یافتند که روابط میان انحصار فضایی و قیمت را تحت تأثیر قرار می‌دادند؛ جامعه‌شناسان تمامی اقسام «مرزهای فضا-زمان» را مختل‌کننده‌ی فرایندهای منسجم ساختاریندی یافتند؛ مارکسیست‌ها با واژگانی به اقتضای روابط جهان‌شمول طبقاتی، واحدهای همسایگی، همبودی‌ها و ملت‌ها را دلیل تقسیم‌بندی مبارزه‌ی طبقاتی و انباشت سرمایه ذیل آرایه‌های عجیب از توسعه‌ی نابرابر جغرافیایی یافتند. هنگامی که نظریه‌پردازان اجتماعی فعالانه معنای مقولات جغرافیایی و فضایی را بررسی می‌کنند، مجبور می‌شوند بسیاری از گسستگی‌ها را که از نظریه‌هایشان نشأت می‌گیرد، تعدیل کنند یا پیشنهادهای پایه‌ای‌تر را تدارک ببینند. تعجب‌آور این که پیترو ساندرز (۱۹۸۱:۲۷۸) در تلاش برای نجات زیرشاخه‌ی جامعه‌شناسی شهری از این سرنوشت نامطلوب، پیشنهاد غیرعادی «مسائل فضا...» را می‌باید از دغدغه‌های فرایندهای خاص اجتماعی جدا کرد» را مطرح می‌کند.

متأسفانه مارکسیست‌ها نمی‌توانند مدعی فضیلتی در این راستا شوند. می‌توان در مجلات مهم مارکسیستی بهبودی به دنبال بحث جدی از مفاهیم فضایی و بُعد جغرافیایی گشت. مارکس تا حدودی متهم این وضعیت است. او قطعاً زمان را بر فضا ارجحیت داد و تمایل داشت مسئله‌ی تفاوت جغرافیایی را به‌سان «عوارض ناخواسته» کنار بگذارد. قطعاً او برخی مواقع اهمیت فضا و مکان (نک: فصل ۲ شهری‌شدن سرمایه) را می‌پذیرفت، اما این امر نمی‌توانست جنبه‌ی قدرتمند زمان و ضعیف مکان در فرانظریه را جبران کند. ماتریالیسم تاریخی برای تجویز بررسی دگرگونی‌های تاریخی ظهور کرد اما از چگونگی تولید

جغرافیای سرمایه‌داری غفلت کرد. این امر ولادیمیر لنین و دیگر نظریه‌پردازان امریالیسم را با شکاف عظیمی مواجه کرد. متأسفانه آنها این شکاف‌ها را با تعدیل‌های موردی پر کردند که اجازه می‌داد بحث درباره‌ی تکوین سرمایه‌داری برای مثال در روسیه و هند (اگر چنین واحدهایی اساساً متضمن معنا بودند) شکل بگیرد و این به‌نوبه‌ی خود به لحاظی تبدیل از بهره‌کشی دامن زد که در آن مرکز از پیرامون بهره‌کشی می‌کرد، جهان اول جهان سوم را به انقیاد درمی‌آورد و بلوک قدرت سرمایه‌داری برای سلطه بر فضا (و از این‌رو بازارها، عرضه‌ی نیروی کار، مواد خام، ظرفیت تولید و غیره) دست به رقابت می‌زدند. چگونه می‌توان بین این ایده که افراد یک مکان از افرادی در مکانی دیگر بهره‌کشی یا علیه آنان مبارزه می‌کنند با دیدگاه مارکس از دینامیسم سرمایه‌داری در بهره‌کشی یک طبقه از طبقه‌ی دیگر مصالحه برقرار کرد؟ چنین مصالحه‌ای با مسائل فضایی همان‌گونه که لنین، لوگزامبورگ و دیگر نظریه‌پردازان امریالیسم مطرح کردند صرفاً مبانی نظری مارکسیسم-لنینیسم را مبهم کرده به مناقشات وحشیانه و اغلب مخرب بر سر مسئله‌ی ملی و حق تعیین سرنوشت ملی، اهمیت تضاد شهری-روستایی، چشم‌اندازهای سوسیالیسم در یک کشور، واکنش مناسب در قبال جنبش‌های اجتماعی شهری، اهمیت تمرکززدایی جغرافیایی و نظایر آن دامن زد. متأسفانه تعدیل‌های موردی، سرمایه‌داری را در فضا بدون ملاحظه‌ی چگونگی تولید فضا را ادغام فرایند تولید فضا در پویای سرمایه‌داری و تعارضات آن مدنظر قرار می‌دهد. جغرافیای تاریخی سرمایه‌داری باید به موضوع نظریه‌پردازی تبدیل شود.

این امر تا حدودی انتخاب من از شهر را به‌سان کانونی متمایز برای تحلیل توضیح می‌دهد. در مجموع شهر یکی از چندین مقیاس فضایی است - مناطق، دولت‌مملتها و بلوک قدرت دیگر مقیاس‌ها هستند -

که می‌توان در آن تولید آرایه‌های فضایی، سازمان اجتماعی و آگاهی سیاسی را بررسی کرد. در واقع، نظریه‌پردازان بی‌شمار اجتماعی، از جمله شمار قابل توجهی از مارکسیست‌ها، ایده‌ی شهری‌شدن به‌سان «ابژه‌ی نظری خاص برای تحلیل» را نفی می‌کنند. گفته می‌شود واکاوی فرایند شهری در بهترین صورت می‌تواند «یافته‌های واقعی اما بالاسببه کم‌اهمیتی» را در پیوند با عملکرد جامعه‌ی مدنی ارائه کند (Saunders 1981). حتا آتونی گیدنز (۱۹۸۱: ۱۴۷) که مسئله‌ی سازمان فضایی را بدی می‌گیرد بر آن است که «با ظهور سرمایه‌داری، شهر دیگر مظهر مسلط زمان-فضا یا 'کوره‌ی قدرت' نیست؛ نقش یادشده بر عهده‌ی دولت، مالیت سرزمینی محول می‌شود.» فقط انسان‌های تک‌رویی نظیر جین جیکوب (۱۹۸۴) بر اولویت اوربان به‌مانند واحد تحلیل پافشاری می‌کنند.

قصد من از تمرکز بر شهری‌شدن را نباید به‌سان ابژه‌ی خاص تحلیل نظری، جدای از جغرافیای تاریخی سرمایه‌داری در کل، مدنظر قرار داد. مارکس اصرار دارد سرمایه را باید چونان نوعی فرایند و نه تجسم یک چیز تصور کرد. شهری‌شدن مطالعه‌ی فرایندی است که از طریق تولید چشم‌اندازهای فیزیکی، اجتماعی و تولید شیوه‌های متمایز عمل و اندیشه در میان کسانی که در شهرها زندگی می‌کنند تبیین می‌شود. شهری‌شدن مطالعه‌ی هستی‌قانونی، سیاسی یا مصنوع فیزیکی نیست. شهری‌شدن در پیوند با فرایندهای گردش سرمایه جریان‌های در حال تغییر نیروی کار، کالا و سرمایه؛ سازمان فضایی تولید و دگرگونی مناسبات زمانی-فضایی، جابه‌جایی اطلاعات، تعارضات جغرافیایی میان ائتلاف‌های طبقاتی سرزمین‌منا و غیره قرار دارد. این واقعیت که شهرها به مفهوم حقوقی قدرت سیاسی و اثرگذاری روشن جغرافیای سیاسی را از کف داده‌اند و اقتصادهای شهری اینک شکل مگاپلیس به خود گرفته‌اند و در سرتاسر حومه‌های دورافتاده به

حاشیه‌های روستایی گسترش می‌یابند، فقط بخشی از فرایند شهری است. هرچند این امر تا حدودی با ابهام همراه است، در عین حال تا اندازه‌ای نیز آگاهانه است. این ابهام اجازه می‌دهد شهری شدن را به‌سان فرایند مطالعه کنیم؛ تبیین شیء‌انگاری‌های به‌ظاهر ایمن که فرایندهای سیال را در عمل نه آشکار که پنهان می‌کند، متضمن هیچ نکته‌ای نیست. به این ترتیب می‌توانیم به بهترین وجه فهمی از فرایند شهری را در مفهوم موسع از پویایی سرمایه‌داری بیامیزیم و دریابیم که چگونه هریک، بخش و جزئی از دیگری است.

به همین منوال، تمرکز بر ویژگی‌های فرایند شهری اجازه می‌دهد دیدگاه متمایز دیگری را در چهارچوب کلی فرانظریه‌ی مارکسی بسازیم که می‌توان از مجرای آن تمامی پدیده‌هایی را که در غیر این صورت مبهم باقی می‌مانند، تحلیل کنیم.

این امر بلافاصله مسئله‌ی رابطه‌ی مناسب جغرافیای تاریخی (عملاً تجربه‌شده) و نظریه را مطرح می‌کند. هیاوی انتقادی گسترده درباره‌ی کاستی‌های تصوری مارکسیسم در این خصوص، عمدتاً بر انسداد نظریه و قراین در این چهارچوب منبجم متمرکز بود که مانع از بازبینی 'مستقل' می‌شد. در سال‌های اخیر، نویسندگان پسامدرنی چون لیوتار (۱۹۸۴) و رورتی (۱۹۷۹) این سؤال را مطرح کرده‌اند که آیا فرانظریه (نظیر فرانظریه‌ی مارکس) اساساً در کل مشروع است. ایده‌های مشابه که اینک به مطالعات شهری نیز نفوذ کرده‌اند مطلوب آنانی است که رویکرد تجربه‌گرایی را در پژوهش ترجیح می‌دهند.

سطوح مختلفی از واکنش به این انتقادات وجود دارد. نخست، آنانی که تصور می‌کنند هیچ معضلی پیش روی زبان در تسخیر تجربه و بازنمایی ساختارهای جهان بیرونی وجود ندارد، آب در هاون می‌کوبند. بوردیو (۱۹۷۷) نشان می‌دهد که شناخت صرفاً به «دیدگاه خاص مشاهده‌گر 'مستقر در فضا و زمان' که ابژه را شکار می‌کند»

بستگی ندارد بلکه مستلزم «دگرگونی بسیار بنیادی و مهلک» است. با فاصله گرفتن از عمل برای «مشاهده‌ی آن از بالا و از فاصله، اقدامی عملی را به سان *ابژه‌ی مشاهده و تحلیل یعنی نوعی بازنمایی*» شکل می‌دهیم. حتا بازنمایی‌های زبان معمولی به شیئیت‌بخشی راه می‌برد، قدرت و معنایی که «نه در خود زبان بلکه برخاسته از گروهی است که آن را تسويز و آمریت را در آن تزریق می‌کنند.» بازنمایی‌های خاص که آن را «امور واقع» و «داده» می‌خوانیم به هیچ‌وجه مستقل از نظریه‌هایی که الهام بخش ما هستند و چیزی که باید در رابطه با آن به کار بسته شوند، قرار ندارند. تنها گزینه‌ی پیش رو میان انواع رویکردهای مختلف در پیوند با این مسئله‌ی عام است. دوم، دلایل خوبی برای ترجیح یک رویکرد بر دیگری وجود دارد. برای مثال، نظریه‌های انتزاعی اثبات‌گرایی در ابتدا می‌باید به الگوی کارآمد (اقدامی که بالضروره بازنمایی نظریه و داده را درون یک چهارچوب قرار می‌دهد) ترجمه شوند و سپس در برابر داده‌هایی که تصور می‌رود نمونه‌هایی از رخداد‌های تکراری و مستقل هستند به آزمون گذاشته شود. چنین رویه‌ای ممکن است در خصوص قلمروهای محدود و معین تحقیق معقول باشد. با این حال، آشکارا سنخیتی با جغرافیای تاریخی ندارد که ترکیب پیچیده‌ای از رویدادهای بهم‌پیوسته در فضا و زمان است. سنجش رشد شهرها اگر آنها «رخداد‌های مستقل» تلقی می‌شدند، و تجارت، جریان سرمایه، یا اثرگذاری فرهنگی و سیاسی میانشان موجود نبود، چندان معنایی نداشت. به همین دلیل بسیاری از مورخان، متخصصان علوم انسانی و متخصصان جغرافیای تاریخی ترجیح می‌دهند گرایش‌های نظری و سیاسی خود را در ابهامات گسترده‌ی زبان روزمره دفن کنند. این می‌تواند برخی روایت‌های خوب را حسب دقت و موشکافی تولید کند و حتا در مقایسه به اثبات‌گرایی متوسل شود.

در مقام یک مارکسیست، من همواره به دنبال نظریه‌ی منسجم و نامتناقض برای تبیین آرایه‌های یگانه از فرایندهای تاریخی-جغرافیایی هستم. تدوین چنین نظریه‌ای مستلزم دیالوگ میان تجربه، عمل، صورتبندی مفاهیم و نظریه‌پردازی دیالکتیکی است. بنابراین، مناقشات تند و چشمگیری میان مارکسیست‌ها بر سر آنچه دقت نظری و قدرت تبیینی شامل قطبش شناخته‌شده میان ساختارگرایان آلتوسری و مورخان نظیر ای. پی. تامپسون — نامیده می‌شود، وجود دارد. بنابراین باید تا جایی که امکان دارد به زبان ساده منظورم را از رویکرد مارکسیستی تفسیر کنم.

یکی از یافته‌های اصلی ماتریالیسم تاریخی مارکس این است که ما باید برای زنده ماندن بخوریم، بنوشیم، به مباحثه پردازیم، فرزندانمان را تربیت کنیم، بجنگیم و لذت ببریم و الی آخر. این که چگونه نیازها و خواست‌های پایه‌ای برآورده می‌شود از نظر تاریخی متفاوت است و به لحاظ جغرافیایی نیز بالطبع متفاوت خواهد بود. از طریق مطالعه‌ی زندگی روزمره است که می‌توان به وظیفه‌ی تدوین نظریه آغازید. برای مثال، اگر به دنبال آن باشم که غذای من از کجا می‌آید، به این نکته پی خواهم برد که هزاران انسان برای تأمین ساده‌ترین غذاها دست‌اندرکار هستند. باین حال من می‌توانم غذای خود را بدون داشتن کوچک‌ترین آگاهی از آنها صرف کنم. شرایط زندگی و کار تولیدکنندگان این غذاها، لذت‌هایشان، نارضایی و آرزوهایشان برای من ناشناخته باقی می‌ماند. این ناشناختگی از آنجاست که روابط اجتماعی که آنان با استفاده از آن به زندگی هرروزیه‌ی ما کمک می‌کنند در پس مبادله‌ی چیزها در بازار پنهان می‌ماند. مارکس این اثر ناشناختگی مبادله‌ی بازار را «بت‌انگاری کالا» می‌نامد. نمی‌توان تنها از تجربه‌ی خرید در سوپرمارکت به‌سان راهی برای درک چگونگی بازتولید زندگی هرروزیه بهره برد. نمی‌توان اثری از بهره‌کشی را در کاهو، و طعم

جدایی نژادی را در میوه‌های آفریقای جنوبی یافت. می‌باید به پس‌پشتِ نموده‌های ظاهری، افشای بت‌انگاری کالاها در بازار رجوع کرد و نظریه‌ی عمومی چگونگی تولید کالاها، مبادله و مصرف را به‌منظور ارزیابی دقیق شرایط فنی و روابط اجتماعی که باعث تأمین غذای ما می‌شوند تدوین کرد.

آدمی پس از آنکه سرمایه دقیقاً چگونگی بت‌انگاری را افشا می‌کند ترغیب می‌شود که بلافاصله به نقاط اوج نظریه‌ی مارکسی صعود کند. با این حال رجوع به روش مارکسی در تدوین نظریه‌اش برای درک چگونگی تأسیس مطمئن نظریه مفید خواهد بود. اگر به عناصر مختلفی که صبحانه را تشکیل می‌دهند بنگریم به این نکته پی می‌بریم که اغلب عناصر آن کالا تحت نظام مشابهی از گردش سرمایه تولید می‌شوند. گردش سرمایه به‌شکل استاندارد به‌سان نظامی تعریف می‌شود که در آن پول (در دست سرمایه‌داران) برای خرید مواد خام، داده‌های واسطه، ماشین‌آلات، و نیروی کار (در مالکیت کارگران) از طریق فرایند تولید سازمان‌یافته در کالایی جدید برای استفاده‌ی انسانی ترکیب می‌شوند. این کالا نوعاً در بازار در مقابل ارزش پولی اولیه به‌علاوه‌ی افزوده‌ای که سود نامیده می‌شود در معرض فروش قرار داده می‌شود. مفاهیمی که برای تشریح این فرایند — پول، مواد خام، ماشین‌آلات و دیگر ابزار تولید، کار، خرید و فروش و سود — به کار گرفته می‌شود، مجردات/انضمامی هستند. منظور من این است که مفاهیم یادشده که در گفتگوی هرروزینه ردوبدل می‌شوند، توصیف چگونگی تولید، فروش و مصرف کالاهایند و ما از پول، کالاها و ابزار تولید به طرق مشخص در عین واکنش به تقاضاهای کار، مبادله‌ی بازار، کسب سود و نظایر آن ذیل شیوه‌های عملی برابر (نک: فصل ۶) استفاده می‌کنیم. تحلیل مذکور تا اینجا بسیار متقن به نظر می‌آید: نباید متقاعد کردن هر فرد منطقی به این که مواد موجود بر روی میز

صبحانه از طریق فرایند گردش سرمایه تأمین می‌شود، دشوار باشد. البته برخی از اقلام از دیگر راه‌ها (گوجه‌فرنگی که در حیاط پستی کشت می‌شود یا مازاد کره که از سوی دولت تأمین می‌شود) تدارک می‌شوند. با این حال، ویژگی شاخص زندگی در نظام سرمایه‌داری (در تقابل با زندگی در دیگر شیوه‌های تولید) این است که اغلب آنچه مصرف می‌شود از مجرای نظام گردش استاندارد سرمایه تولید می‌شود. تا اینجا آنچه را مارکس (وارونگی استعاره‌ی منظر از بالای مرکز تجارت جهانی) «سیر نزولی از پیچیدگی زندگی هرروزینه به مجموعه‌ی ساده از بازتابی‌های انضمامی می‌خواند، که زندگی مادی را بازتولید می‌کنند» ملاحظه کردیم. مسئله‌ی بغرنجی در اینجا وجود ندارد. با این حال، مارکس موضوعات مذکور را تعمیق می‌بخشد. او مفاهیم انتزاعی و غیرقابل مشاهده را به عنوان اصول موضوعه می‌پذیرد و اینها به نوبه‌ی خود به ما کمک می‌کند تا ببینیم چگونه فرایندهای بی‌شمار گردش سرمایه به دست افرادی که تحت شرایط خاص تلافی و برهم‌کنش دارند صورت می‌گیرد و به پویایی معین در چهارچوب نظام اجتماعی سرمایه‌داری به سان کل منجر می‌شود. این مفاهیم نظیر ارزش و ارزش اضافی، روابط طبقاتی و نیروهای مولد به لحاظ کیفی از مجردات انضمامی نظیر پول، کار و کالا متفاوتند. اعتبار آنها را نمی‌توان به یک روش بنا کرد و به این ترتیب آنها بسیار مسئله‌زا — تا جایی که دلایل برخی از مارکسیست‌ها برای کنارگذاشتن پایه‌ای‌ترین مفاهیم نظیر «ارزش» نیز توجیه‌پذیرند — هستند. می‌توان تناظر کلی قواعد، برای مثال، میان دستمزدها و ارزش نیروی کار، پول و ارزش، سودها و ارزش مازاد را پیشنهاد کرد، اما این دقیقاً نکته‌ی موردنظر مارکس است که اگر برای مثال قیمت «عنوان پولی ارزش» است پس قیمت ارزش نیست و حتماً نمی‌تواند بالضرورة بازتابی کافی و وافی آن باشد. مستند این دستگاه مفهومی در استفاده از آن نشان دادن این

معناست که چگونه مفاهیم بنیادی می‌توانند به درک تمامی تظاهرات ظاهری که در غیر این صورت ناشناخته باقی می‌ماندند کمک کنند. در اینجا قدرت تبیین به معیار محوری قابلیت پذیرش تبدیل می‌شود.

از این دیدگاه، راهبرد بررسی حرکت نزولی زندگی هرروزینه و تدارک مقولات تجربیدی بنیادی، به حرکت صعودی شرح و بسط گام‌به‌گام این مقولات تا نقطه‌ای که به بیان مارکس آنها می‌توانند به «بازتاب زندگی هرروزینه نظیر آینه» تبدیل شوند، وارونه می‌شود.

راهبرد مارکس شبیه علمی‌ترین تلاش‌هاست. نظریه‌ی فیزیک با هستی قابل مشاهده سروکار ندارد اما از مفاهیم نظری تجربیدی و غیرقابل مشاهده برای درک رویدادهای قابل مشاهده بهره می‌برد. فروید رویه‌ی مشابهی را (با مفاهیمی نظیر خود، فردیت و فراخود) پیشه کرد، همان‌گونه که اغلب هواداران نظریه‌ی اجتماعی به آن مبادرت می‌کنند. نکته‌ی خاصی درباره‌ی این جنبه از روش مارکس وجود ندارد هرچند که او بدون تردید در راندن مجردات اجتماعی-نظری به سطوح جدیدی از پیچیدگی پیشگام بود. تذکر وی مبنی بر این که «اگر چیزها آن‌گونه که در ظاهر می‌نمایند بودند دیگر نیازی به علوم نبود» گسست معناداری از تجربه‌گرایی رادیکال بود و به تعریف «فرانظریه‌های» جامع که برخی مواقع ناخوشایند می‌نمایند، کمک کرد.

خصایص ویژه‌ی روش نظری مارکس غالباً از شیرهای دیالکتیکی استدلال وی ناشی می‌شود. این امر در اغلب موارد چونان میراث هگل مدنظر قرار می‌گیرد. با آنکه انکار این تأثیرپذیری ممکن است نابخردانه جلوه کند، تصور می‌کنم استدلال دیالکتیکی مارکس زمینه‌ی متفاوتی دارد. بیایید به توصیف وی از گردش سرمایه بازگردیم. فصل‌های آغازین سرمایه محتوی تحلیل دقیقی از مجردات انضمامی است که در مجموع گردش سرمایه را شکل می‌دهند. برای مثال، کالا چونان ابژه‌ی یکپارچه‌ی منفرد دیده می‌شود، با این حال دارای ارزش

مصرفی و ارزش مبادله‌ای است. اغلب افراد از این نکته آگاهند که خانه‌هایی که در آن زندگی می‌کنند هر دو ارزش را دارا هستند و به سهولت تنش‌هایی را که می‌تواند از رفتار این دو ارزش به دلیل تفاوت ملاحظات آنها برخیزد، درک می‌کنند. نمونه‌ی برجسته‌ی این معنا، تعارض اجتناب‌ناپذیر منافع خریداران و فروشندگان در بازار است. ما غالباً در بازار کار این نکته را می‌فهمیم که تعارض به چنان سطحی از آشتی‌ناپذیری آشکار بر سر نرخ دستمزدها و شرایط کار (طول کار روزانه یا هفتگی، سرعت برنامه‌ی زمانی کار و غیره) کشیده می‌شود که پرهیز از مشاهده‌ی مبارزه‌ی طبقاتی به‌سان نیروی حیاتی جغرافیای تاریخی سرمایه‌داری دشوار است. به عبارت دیگر، می‌توان به مجردات انضمامی که گردش سرمایه را توصیف می‌کنند بازگشت و انواع تعارضات، آشتی‌ناپذیری‌ها و مخالفت‌ها را کشف کرد. آنچه مارکس عملاً انجام داد انتقال این مفاهیم دیالکتیکی به جهان نظریه‌پردازی انضمامی و استفاده‌ی از آن در آنجا به‌سان ابزار بازنمایی چگونگی شکل‌گیری سرمایه‌داری در مقام نظام اجتماعی-اقتصادی است.

استدلال دیالکتیکی و بن‌باز مارکس چونان رشته‌ی راهنمایی در چم‌وخم‌های بالقوه‌ی هم‌پیوندی‌ها و تجزیدات عمل می‌کند. منطق درونی چنین تکنیکی شایسته‌ی آن است که حسب مواردین خود درک شود. از تضادهای مندرج در چهارچوب دستگاه مفهومی تجزیدی در پرورش خطوط جدید استدلال استفاده می‌شود. می‌توان به‌طرز دیالکتیکی (و نه شهودی و قیاسی) دریا‌های ناشناخته را با شمار اندکی از جزایر به‌ظاهر ایمن مفاهیم شناخته بررسی کرد. نقاط شروع مختلف به چشم‌اندازهای متفاوت رهنمون می‌شوند. آنچه از یک دیدگاه دستگاه مفهومی مطمئنی جلوه می‌کند ممکن است در بررسی عمیق‌تر، ناقص یا یک‌سویه جلوه کند. تدوین نظریه از چشم‌اندازهای مخالف

در ترسیم دقیق (به همان گونه که مثلث‌بندی در نقشه‌برداری کاداستری جایگاه اساسی دارد) هم‌تافتگی غنی یک نظام اجتماعی-اقتصادی مانند نظام سرمایه‌داری به ما کمک می‌کند. برای مثال، مارکس تصویر ساخته‌پرداخته‌ای از پویایی تاریخی سرمایه‌داری را (انباشت سرمایه به مرور زمان) صرفاً از منظر تولید در جلد نخست سرمایه و همان نظام را از چشم‌انداز مبادلات بازار و الگوهای تجمعی تولید، مصرف و گردش در جلد دوم سرمایه تحلیل کرد. هر دو روایت از حقیقتی هم‌ارز برخوردارند، اما در کنار یکدیگر تصویری دیالکتیکی و چندبعدی از واقعیت سرمایه‌داری ارائه می‌کنند. جمع چشم‌اندازها (پروژه‌ای که مارکس هرگز موفق به تکمیل آن نشد) تصویر کامل‌تری از کارکرد شیوه‌ی سرمایه‌داری تولید و تعارضات درونی آن (برای مثال گرایش آن به انباشت برای انباشت، تولید برای تولید و رای سطوح متناظر با عرضه‌ی کار یا سودآوری و شتاب نوآوری فنی که می‌تواند امکان سودآوری پایدار را تحلیل ببرد) ارائه می‌کند. تعقیب این سبک از استدلال به ما اجازه می‌دهد تا چگونگی رفع تضادهای آشستی‌ناپذیر در نظام سرمایه‌داری، و این که چگونه هر تضاد به تضادی جدید در حوزه‌ای نو، نظیر نظام مالی، اعتباری و دستگاه دولت و از طریق جغرافیای تاریخی توسعه‌ی نابرابر درونی می‌شود را درک کنیم. مجموعه‌ی آنچه رفت مباحث عملی و نظری هستند که در کتاب محدودیت‌های سرمایه به آن پرداخته‌ام.

در آماده‌سازی چاپ مختصر و ترکیبی جلد ششمین شهری‌شدن سرمایه و آگاهی و تجربه‌ی شهری [منظور کتاب تجربه‌ی شهری شهری است] (که به آن مقاله‌ی «پسامدرنیسم» در شهر معاصر را افزوده‌ام) تصمیم گرفتم مقالات را برای توضیح چگونگی استفاده از این استدلال نظری [دیالکتیک] در پیوند با پدیده‌ی شهری‌شدن سرمایه‌داری برگزیده و تنظیم کنم.

پس از طرح تاریخی اولیه (فصل ۱) از نقش متمایز فرایندهای شهری در تاریخ و جغرافیای توسعه‌ی سرمایه‌داری، به شیوه‌های تولید مازادهای سرمایه و نیروی کار و سپس استفاده از آنها در تولید زیرساخت‌های اجتماعی و فیزیکی پرداخته‌ام. به‌طور اخص بر گردش سرمایه (و ارزش) از مجرای تولید و مصرف محیط‌های مصنوع که یکی از جنبه‌های بسیار حیاتی چیرستی شهری شدن است متمرکز شده‌ام. تصویری کنم ملاحظه‌ی چشم‌انداز جغرافیایی سرمایه‌داری چونان تبلور جریان‌های سرمایه مفید فایده باشد. این جریان‌ها غالباً به تغییر جهات (بخشی و جغرافیایی) منجر می‌شوند و مسئولیت بخشی از شکل‌گیری و رفیع‌سازان‌های مختلف را عهده‌دار شوند. پدیده‌هایی مانند شهری شدن بعد از جنگ جهانی دوم، صنعت‌زدایی یا روند نوسازی پهنه‌های مسئله‌دار (بارانداز لندن یا بارانداز بالتیمور) را به‌شکلی کارآمد می‌توان از این منظر را‌اکاری کرد. در مجموع، بُعد فضایی آن‌گونه که باید در این فصل بسط داده نمی‌شود و دو فصل بعدی بر نظریه‌های اجاره‌ی زمین و جدایی‌گرینی اسکان برای درک چگونگی تولید سازمان فضایی شهر از طریق تلاقی جریان‌های سرمایه در توسعه‌ی ارضی از یک طرف، و الزامات بارنویید نیروی کار (با مهارت‌ها و ویژگی‌های متفاوت) و مناسبات طبقاتی از طرف دیگر متمرکز است.

ما باید در موضوع بازارهای کار محلی شده چگونگی نیل مناطق شهری به «انسجام ساختمند» ناپایدار — غالباً نامشخص اما قدرتمند — در سازمان اقتصادی و سیاسی پردازیم (فصل ۵). این امر مبنایی را برای خلق ائتلاف طبقاتی سرزمین‌پایه به وجود می‌آورد که منطقه‌ی شهری را به واحد شبه‌رقابتی در چهارچوب تقسیم‌کار جغرافیایی تبدیل می‌کند. بازبینی راهبردهای سیاسی رقابت‌های بین‌شهری، برخی یافته‌های واقعی از نقش شهرها در خلق جغرافیای نابرابر توسعه‌ی

سرمایه‌داری ارائه می‌کند. از این رو می‌توان آشکارا مشاهده کرد که چگونه پویایی تاریخی سرمایه‌داری حسب شرایط جغرافیایی بیان می‌شود.

در فصل ۶ بر شیوه‌های پیوند پول، زمان و فضا به یکدیگر و اهمیت خاص آنها تحت تسلط گردش سرمایه بر زندگی اجتماعی خواهیم پرداخت. می‌خواهم نشان دهم آن چیزها که به شکل مقولات مجزا جلوه می‌کنند که می‌باید نوعاً با آنها جهان را توصیف کنیم در واقع به طرز بنیادی در پیوند با یکدیگر قرار دارند — اینکه پول را نمی‌توان مستقل از زمان و فضا درک کرد و فضا حامل معانی خاصی در اقتصاد پولی هستند. این مقاله در ابتدا متفاوت از مقالات قبلی جلوه می‌کند. علی‌رغم تفاوت سبک‌شناختی و توسل به اشکال ادبی‌تر شواهد و قراین، در اینجا صرفاً تلاش می‌کنم تا دست‌مایه‌های صریح‌تری از تلفیق پول، زمان، فضا، انباشت سرمایه و مبارزه‌ی طبقاتی که در مقالات قبلی مطرح شدند را ارائه کنم. این امر به من اجازه می‌دهد مبنای مستحکم‌تری را برای نظریه‌ی جغرافیایی تاریخی سرمایه‌داری در کل و نقش فرایند شهری در نظام سرمایه‌داری به‌طور اخص تدارک ببینم.

در فصل ۳ تلاش می‌کنم از یافته‌های نظری برای فهم مورد خاص تحولات شهری بهره ببرم. ساخت بازلیک ساکره کور در پاریس و چگونگی تأثیرپذیری آن از مبارزه‌ی طبقاتی ناشی از مسائل خاص انباشت سرمایه در پاریس امپراتوری دوم^۲ (به تفصیل در فصل ۳

۱. کلیسای قلب مقدس. بازلیک به کلیسایی گفته می‌شود که دارای تالار مستطیلی و بلندی است و نوعاً منشأ ایتالیایی دارد. (م.)

۲. دوره‌ی ۱۸۵۲-۷۰ در فرانسه تحت حکومت ناپلئون سوم. او در اوایل (۵۹-۱۸۵۲) امپراتوری تمامیت‌خواه بود اما از رشد اقتصادی بهره برد و سیاست خارجی مطلوبی را تعقیب کرد. اصلاحات بعدی به تدریج پس از ۱۸۵۹ شکل گرفت، با این حال اقداماتی نظیر پیمان کاهش عوارض گمرگی با بریتانیا موجب گریز بازرگانان فرانسوی شد و

آگاهی و تجربه‌ی شهری بررسی شده است) را مورد بررسی قرار می‌دهم. بازیلیک را می‌توان چون محصول و نماد مبارزه‌ی طبقاتی ارزیابی کرد که سال‌ها محل مناقشه بود و تکمیل آن به‌جد با تهدید مواجه شد. فصل ۸ به نظریه‌پردازی بیشتر درباره‌ی علت ملاحظه‌ی کل فرایند شهری و جامعه بر اساس این روش‌های متعارض و الزامات سیاسی و اجتماعی آن اختصاص دارد. مقاله‌ی پایانی به انباشت منعطف، شهری‌شدن و پسامدرنیسم اختصاص دارد. در این فصل نشان می‌دهم که چگونه تحولات عمده در اقتصاد سیاسی سرمایه‌داری، بالاخص پس از رکود ۱۹۲۹ با دگرگونی‌های سریع فرایندهای شهری به ویژه در ایالات متحد همراه شد و به مجموعه‌ی متفاوتی از نمادهای فرهنگی و سیاسی برای بازماندگی چستی شهری‌شدن سرمایه‌داری منجر شد. در این فصل همچنین تلاش می‌کنم دلیل عمومیت و همه‌جایی بیان و سبک پسامدرن (در معماری، فلسفه یا هر چیز دیگر) را درک کنم. تبیین این امور به گمان من ریشه در دگرگونی زندگی روزمره با تغییر الگوی انباشت در گذار از آرایه‌های بالنسبه پایدار کینزی و فوردی دوره‌ی بعد از جنگ جهانی دوم به نظام بسیار «منعطف» برخاسته از رقابت، کارآفرینی‌گرایی و محافظه‌کاری جدید دارد.

عمده‌ی مقالاتی که در این کتاب ارائه می‌شوند به‌رغم گرایش‌های جهت‌دار نظری، محتوی توضیحات کافی در اشاره به این است که شیوه‌ی مشاهده‌ی پیشنهادی چگونه و در چه زمانی می‌تواند به شکل منطقی به کار بسته شود. هرچند شواهد مویید بسیار مفیدند اما به‌سختی می‌توانند دلایل کافی در اقناع افراد بدبین به صدق پیشنهادهای نظری

آزادسازی سیاسی به افزایش مخالفت با حکومت راه برد. قانون اساسی جدید در ۱۸۷۰ با استقرار رژیم شبه‌پارلمانی با اقبال گسترده مواجه شد اما شکست فرانسه در جنگ سدان در نبردهای فرانسه-روسیه با شورش در پاریس در ۴ سپتامبر ۱۸۷۰ همراه شد. این امر به سقوط حکومت و کناره‌گیری ناپلئون سوم و پایان امپراتوری سوم منجر گشت. (م.)

سرمایه‌داری رقابتی به انحصار و از اینجا به انحصار دولتی و در ادامه به سوسیالیسم به‌سان گام اجتناب‌ناپذیر بعدی. با آنکه دوره‌ی اخیر با توجه به کنش سیاسی (به همراه جنبش‌های طبقه‌ی کارگر که در همه جا در حالت دفاعی قرار داشتند و در تمامی موارد در خصوص مسائل اشتغال، جنسیت، نژاد، قومیت و محلی‌گرایی دچار سردرگمی بودند) بسیار ملالت‌بار بود، به گمان من از منظر نظریه‌سازی، دقیقاً از آنجایی که مجبور بودیم شیوه‌های اندیشیدن را در پرتو دو دهه تجربه ارزیابی و بازصورت‌بندی کنیم، سودمند بود.

خواننده تقاسیم مندرج در مقالات را به لحاظ سیاسی در سنجیت با نظریه خواهد یافت (بالاخص: فصل ۳). اما می‌خواهم بر این نکته تأکید کنم که قدرت تازه‌ناسس سیاست ائتلاف رنگین‌کمان^۱ در ایالات متحد، با کشف مجدد ادبیات طبقه و دغدغه‌هایش در پیوند با استقرار ائتلاف گسترده‌ی نیروها بر فراز تمامی شکاف‌هایی که جنبش طبقه‌ی کارگر را در گذشته دچار تفرقه می‌کرد، دلگرم‌کننده‌ترین نشانه بود. با این حال معضلات عجیب با ایجاد ارتباط میان مکانی با مکان دیگر و گروهی با گروه دیگر نباید دست‌کم گرفته می‌شود. در چنین بستری است که امیدوارم تحلیل آشفتگی‌های کنش و آگاهی سیاسی برخاسته از تجربه‌ی شهری بتواند مفید فایده باشد. یقین دارم که شواهد بیانگر آنند که زمان هرگز برای کاربست دستگاه مفهومی مارکس برای درک فرایندهای توسعه و دگرگونی سرمایه‌داری مناسب نبوده است. همچنین بر این باورم که ادعای نظریه‌ی مارکسی برای تمهید ایمن‌ترین راهنما در تدوین نظریه‌ی رادیکال و رادیکالیزه کردن اقدامات هنوز پابرجاست. وظیفه‌ی اردوگاه مارکسی به اجمال تعمیق و تدقیق نظریه برای دستیابی به قلمروهایی است که تاکنون ناشناخته

۱. Rainbow-Coalition politics: ائتلاف سیاسی گروه‌های مختلف، بالاخص ائتلافی مرکب از اقلیت‌ها و دیگر گروه‌های محروم اجتماعی. (م.)

باقی مانده‌اند و تعریف کنش‌های جدید اجتماعی و تزریق آنها به پروژه‌ی رهایی‌بخش سوسیالیسم است. میدان آزمایش سیاسی دشوارترین قلمروها برای عمل است. با این حال در تحلیل نهایی، تنها قلمروی است که اهمیت دارد.